

مهاکمه دکتر محمد مصدق از لابه‌لای تحریر و نوشته‌های پل بالتا

مهاکمه دکتر محمد مصدق از لابه‌لای تحریر و نوشته‌های پل بالتا

رجوع به خاطرات یک روزنامه‌نگار فرانسوی

لحظه‌هایی از زندگی انسانی به آوردگاهی سترگ از دفاع برای مردم و وطن منتهی می‌شود؛ به نحوی که این لحظات در شور و در تب داغ حیات یک ملت ثبت‌شده و خوانندگان دوستدار عشق به میهن را جذب خود می‌کند. چنانچه پل بالتا (Paul Baleta) روزنامه‌نگار فرانسوی قرن بیستم میلادی در دادگاه دکتر محمد مصدق حضور نمی‌یافت و این اوقات را قلمی نمی‌کرد، کمتر ایرانی و کمتر عامه فرهنگی به نام این روزنامه‌نگار برمی‌خورد و یادی از وی در ذهن ایرانیان می‌شد. بالتا به مدرسه لوئی - ل - گراند رفت و تصمیم گرفت تا خبرنگار شود، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ برای لوموند در زمینه‌ی تخصصی خاورمیانه و مغرب (مراکش) خبر و تفسیر نوشت؛ سپس از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴ به مرکز مطالعات شرقی معاصر دانشگاه پاریس در سوربن پیوست. وی که زاده‌ی ۱۹۲۷ میلادی است در ۲۰۱۹ میلادی بدرود حیات گفت.

از قرار بالتا در دادگاه دکتر محمد مصدق در ۱۳۳۲ حضور داشته و یادداشت‌هایی تدارک دیده، لیکن از این سیاهه کمتر در اوراق روزگار جاری سخن رفته تا اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وی در تحریر یک مقاله به منظور ریشه‌یابی تعلق‌خاطر ایرانیان از مصدق به دادگاه و شجاعت این پیر کهن‌سال اشاره می‌جوید. هر چند بالتا سعی دارد روح والای مصدق را در جملاتی طنز و ناملایم برای خواننده فرانسوی زبان به ترسیم آورد، لیکن تحسین وی از نخست‌وزیر ملی‌گرای آن دوره موضوعی باورپذیر برای ایرانیان است. بالتا در این مقاله مجزا به چند نکته اشاره دارد: نخست، صحنه‌ی دادگاه و نبرد مصدق برای ایده و اندیشه ملی شدن نفت؛ دوم، رویارویی مصدق برای نفی هرگونه امتیاز به بیگانگان؛ سوم، رجوع انگلیسی‌ها به مراجع بین‌المللی، و بالاخره موضوع کودتا. ضمن اینکه بالتا چندخطی نیز از احوال مصدق برای خواننده فرانسوی‌زبان روایت کرده است.

این مقاله کوتاه در لابه‌لای مسوده‌های دکتر شمس‌الدین امیر علائی از وزرا و صاحب منصبان کابینه دکتر محمد مصدق و سفیر جمهوری اسلامی ایران در فرانسه مستور مانده و کمتر ذکری از آن در مراجع آمده؛ و چون شرحی است بر جنبه‌های روانی مردی که به‌خوبی می‌دانست چگونه احساسات مستمعین را برای زوال بیگانگان تحت تأثیر قرار دهد، حائز اهمیت است. در این بخش از مقاله، بیش از اینکه به جنبه‌های سیاسی اقدامات آن میهن‌پرست ایرانی از دفاع در دادگاه لاهه و جنبه‌های ملی شدن نفت و کودتا اشاره شود، قصد این است تا تصویر جو و نمای دادگاه دکتر محمد مصدق در سلطنت آباد به تصویر آورده شود. در متن بازتاب یافته ویرایش ادبی خردی انجام پذیرفته است.

قرائت اتهامات به نخست‌وزیر

۲۱ دسامبر ۱۹۵۳، بر سلسله جبال البرز که مشرف به تهران است برف می‌بارید. دادگاه نظامی هشت ساعت در قصر قاجار (سلطنت آباد) که به دادگاه و زندان تبدیل‌شده بود وارد شور شد.

قضات وارد تالار آئینه شده، این تالار بیشتر شبیه سالن جشن‌های یک فرمانداری است تا شبیه به تالار آئینه. متهم در سکوتی مرگبار به‌وسیله افسری همراهی می‌شود، بیش از این کسی چیزی نمی‌داند. او دارای سری تخم‌مرغی بدون مو، چهره‌ای لاغر، چشمانی نافذ و نگاهی درخشان با اندامی مسحورکننده لاغر که غرب را به لرزه درآورد؛ وی نخستین شخصی است که جرات داشت تا نفت را ملی کند؛ پیش از اینکه جان‌ش در چنگ حزب توده یا مواجهه با خطر سازمان سیا شود.

دکتر محمد مصدق با قامتی افراشته به مدت چهل‌وپنج دقیقه، ادعای نامه بیست صفحه‌ای را که به‌وسیله منشی دادگاه قرائت شد استماع کرد. «از جهت تمامی اتهامات مزبور طبق قانون محمد مصدق محکوم به مرگ است، اما با دخالت شاه مجازاتش به سه سال زندان تنزل می‌یابد». این نتیجه اعلام منشی دادگاه بود که پس از پنجاه‌وسه جلسه محاکمه است که مدت چهل‌وسه روز به طول انجامید. نخست‌وزیر سابق بر تالار مسلط است، صد نفری از اشخاصی که نیمی از آنان خبرنگار هستند، از قضات به خاطر عطوفت آنها تشکر می‌کنند.

چه تضادی در این صبح نهم نوامبر در دادگاه حکم‌فرماست، (شیر پیر خشمگین) فریاد می‌زند: «اگر شاه مرا عفو کند آن را رد خواهم کرد چه آنها که جنایتکاران را عفو می‌کنند، درحالی‌که من قربانی خارجی هستم» (بالتا، ۱۳۷۰، ص ۲۷۸-۲۷۹).

عدم صلاحیت دادگاه

با پیراهن و لباسی ساده، نقش هنرمندی فوق‌العاده و اعجاب‌انگیز را دارد. گاه از خنده به نفرین، از بحالی با چشمانی پرفروغ روی به جمعیت، و از جمله به قضات گیج و مبهوت، به تهاجم به دادستان حیران و سرگردان مبادرت می‌کند. به دادستان می‌گوید: «سه ماه پیش شما، آقای سپهبد آزموده یک افسر ساده بودید، من شما را می‌شناسم، شما پستی را در دادگاه نظامی قبول کردید اما اطلاعات شما کافی نبود!» درحالی‌که استهزاء کنندگان را به‌جای خود نشانند، عدم صلاحیت دادگاه را در رسیدگی به پرونده اعلام داشت و گفت: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت. من که به‌عنوان نخست‌وزیر کشور تابع قانون اساسی هستم بایستی از طرف مجلس معزول شوم نه با یک فرمان سلطنتی که شب‌هنگام در آن حال که وزرا را بازداشت می‌کنند و سیم تلفن را قطع نموده معزول شوم!». و اضافه کرد: «که من در اصالت آن فرمان هم شک دارم».

به‌این‌ترتیب دادگاه را در محذور قرار داد که فرمان اصلی را که مصدق در یک گاوصندوق قرار داده بود و به‌طور مرموزی در مدت بازداشتش از بین رفته بود نشان دهند. مصدق، مردی خستگی‌ناپذیر مدت پنج ساعت تمام اعمال و خدمات خود را تشریح کرد و این مطالب را مختصراً در آخرین دفاعش که در حقیقت «وصیت‌نامه سیاسی» او بود بیان کرد و گفت: «تنها خیانتی که من مرتکب شدم ملی کردن صنعت نفت است، من علیه بزرگ‌ترین امپراتوری جهان مبارزه کردم ... من درعین‌حال علیه بزرگ‌ترین دستگاه جاسوسی جهان دست‌وپنجه نرم کردم، اما اینها که من علیه شان مبارزه کردم و مغلوب شان نموده می‌خواهند به ملل شرق بفهمانند که عاقبت کسی که جرات کرده با آنها نبرد کند چیست ... من می‌خواستم بی‌طرفی ایران را بین دو بلوک شرق و غرب حفظ کنم، به‌منظور اینکه به هیچ‌کدام فرصت ندهم تا کشور مرا ویران کنند ... مردان و زنان ایرانی نهضت ملی ما را تا پیروزی آینده و نهایی دنبال می‌کنند!» (بالتا، ۱۳۷۰، ص ۲۷۹).

رد عفو شاهانه و وفات

اگر مصدق عفو پادشاه را قبول نکرد، برای این بود که شاه از ابتدا در محاکمه‌ی دادگاه دخالت ورزید تا دادستان را به این سمت‌وسوی سوق دهد که متهم را یک «خائن» قلمداد کند. مطبوعات انگلیسی، وی را «وطن‌پرستی در لباس خانگی» و بوفن (Buffon) (مردی مضحک) لقب داده بودند و گاه او را در معرض این انتقاد قرار می‌دادند. اما شاه باطناً احترامی برای این مرد اشرافی قائل بود که مانند خود او

طالب بزرگی و عظمت ایران بود. شاید از درون احساس می‌کرد که این مرد ... وارد صحنه تاریخی شده تا در ۱۹۵۱ میلادی اولین مبارزه اقتصادی کشورهای فقیر را آغاز کرده و الهام‌بخش ناصر باشد تا کانال سوئز را ملی کند. دو مبارزه‌ای که توازن قوای خاور نزدیک و مدیترانه را بر هم زد و کشورهای جهان سوم را به سوی قیام برد تا قدرت‌های استعماری قدیم فرانسه و بریتانیای کبیر را به نفع ممالک متحده آمریکا و روسیه درهم نوردند.

هنگامی که مدت محکومیت مصدق به پایان رسید به احمدآباد که در صد کیلومتری پایتخت و در مغرب تهران است، تبعید شد. ششم مارس ۱۹۶۷ در سه سطر مرگ او در مطبوعات ایرانی اعلام گردید. دوازده سال بعد، هنگامی که انقلاب بر خرابه‌های سلطنت پیروز شد یکمیلیون ایرانی با پای پیاده و موتورسیکلت و اتومبیل به احمدآباد رفتند تا احترامات خود را به نخست‌وزیر متوفا ابراز دارند. طرفداران جبهه ملی و دموکراتیک می‌خواهند [پیام خود را به عامه ابراز دارند] (بالتا، ۱۳۷۰، ص ۲۸۰ و ۲۸۵).

واپسین کلام: هر چند متن و مقاله بالتا با جنبه ای از طنز خفیف در رویارویی با حرکات مصدق در دادگاه دارد، لیکن باید یادآور شد مقاله از روزنامه نگاری فرانسوی است که با طعنه به رهبران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در نیمه قرن بیستم به رشته تحریر آمده است. دوره ای که فرانسه در مستعمرات خود در آسیای جنوب شرقی و آفریقا با سختی و مرارت مواجه بود. بالتا از مصدق به نیکی نام برده و وی را سیاستمداری دانسته که در مقابل شرکت های بین المللی با همدستی شاه سرنگون می شود. البته یادکرد از این سواد به نوعی یادکرد از روزنامه نگاری است که در زمانه خویش احترام صحت خبر را ضروری شمرده است. ضمن اینکه از فحوای مبارزاتی مردی سخن رانده که نهضت ملی را فراتر از عوالم مادی و در چارچوب اقتصادی می دانست، در حقیقت کنش صدراعظم جنبه ای اخلاقی داشت که بر محور رویارویی با شرکت نفت انگلیس و ایران معنا پیدا کرده بود.

منابع

بالتا، پل. «یک ایرانی که غرب را لرزاند!» در چند خاطره‌ی سیاسی. نوشته شمس‌الدین امیر علائی. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰ ص